



20.1001.1.26764830.1405.8.29.3.8

نشریه علمی علم و تمدن در اسلام

سال هشتم / شماره بیست و نهم / پاییز ۱۴۰۵

تأملی در مفهوم تمدن اسلامی و معیار تعریف آن

سید رضا مهدی‌نژاد^۱

چکیده

مفهوم و تعریف تمدن اسلامی، از جمله موضوعاتی است که محل مناقشه صاحب‌نظران بوده و تعاریف گوناگونی از آن ارائه شده است. در این میان، چند دیدگاه اصلی وجود دارد: دیدگاه نخست، با معیار اسلام، تمدنی اسلامی را تمدنی برآمده از دین اسلام و آموزه‌های تعریف می‌کند. دیدگاه دوم، با معیار مسلمانان، تمدن اسلامی را همان تمدن مسلمانان می‌داند که توسط آنان در واقعیت تاریخی محقق گردیده است. دیدگاه سوم، با معیار جهان اسلام، تمدن اسلامی تمدنی می‌شمارد که در جغرافیای جهان اسلام شکل گرفته است. نوشتار حاضر با روشی توصیفی-تحلیلی و از خلال بررسی و نقد دیدگاه‌های فوق، در پی پاسخ به این پرسش است که معیار اصلی تعریف تمدن اسلامی چیست؟ مدعای نگارنده این است که معیار اصلی تعریف اسلامی «اسلام» است و دو معیار دیگر، یعنی مسلمانان و جهان اسلام فرع بر آن و وابسته به آن است؛ زیرا اگرچه مسلمانان پدیدآورنده تمدن اسلامی بوده و این تمدن در جغرافیای جهان اسلام شکل گرفته است، اما مسلمانان و جهان اسلام نیز به اعتبار اسلام معنا یافته و فارغ از اسلام، هویت مستقلی ندارند. آنچه اصالت و استقلال دارد، اسلام است و تمدن اسلامی نیز به اعتبار آن، اسلامی نامیده می‌شود.

واژه‌های کلیدی: اسلام، تمدن اسلامی، تمدن مسلمانان، تمدن جهان اسلام، مفهوم و تعریف.

۱. استادیار تاریخ تمدن اسلامی، مجتمع آموزش عالی تاریخ، سیره و تمدن اسلامی، جامعه المصطفی العالمیه، قم، ایران.
sr_mahdinejad@miu.ac.ir

A reflection on the concept of Islamic civilization and its definition criteria

Seyyed Reza Mahdinejad¹

Abstract

The concept and definition of Islamic civilization is among the topics that have been a locus of dispute among scholars, and various definitions have been offered for it. Among these, several main perspectives can be identified: The first perspective, using Islam as its criterion, defines Islamic civilization as a civilization arising from the religion of Islam and its teachings. The second perspective, using Muslims as its criterion, regards Islamic civilization as the civilization of Muslims, which they have realized in historical reality. The third perspective, using the Islamic world as its criterion, considers Islamic civilization to be a civilization formed within the geography of the Islamic world. The present article, employing a descriptive-analytical method and through examining and critiquing the above perspectives, seeks to answer the question of what the main criterion for defining Islamic civilization is. The author's claim is that the main criterion for defining "Islamic" is "Islam," and the other two criteria—namely, Muslims and the Islamic world—are subordinate to and dependent on it; because although Muslims have been the creators of Islamic civilization and this civilization has formed within the geography of the Islamic world, Muslims and the Islamic world also derive their meaning by virtue of Islam and, apart from Islam, do not possess an independent identity. What possesses originality and independence is Islam, and Islamic civilization is called Islamic by virtue of it.

Keywords: Islam, Islamic civilization, civilization of Muslims, civilization of the Islamic world, concept and definition.

¹. Assistant Professor of History of Islamic Civilization, Department of History of Islamic civilization, Faculty of History, Tradition and Islamic civilization, Al-Mustafa international University, Qom, Iran.

طرح مسأله

تمدن اسلامی، یکی از واژگانی است که کاربرد زیادی در ادبیات علمی مورخان و تمدن پژوهان دارد، اما به رغم این شیوع و گستردگی استعمال، تعریف روشن و مورد اتفاق از آن وجود ندارد. صرف نظر از دیدگاه خاورپژوهان که محل بحث این نوشتار نیست، در بین اندیشمندان مسلمان نیز تعریف واحدی از تمدن اسلامی وجود ندارد و هر کسی از منظری تعریفی از آن ارائه نموده است و دیدگاه‌های متفاوتی در این زمینه وجود دارد. یکی از پرسش‌های اساسی در این زمینه این است که آیا وصف «اسلامی» در اصطلاح تمدن اسلامی، به معنای واقعی مد نظر است و مراد، حاکمیت اسلام در تمام اجزاء، عناصر و مؤلفه‌های آن تمدن است یا این که این قید با تسامح به کار رفته و مراد از اسلامیت تمدن، تعلق کلی آن به اسلام و مسلمانان است، نه حاکمیت تام اسلام در آن؟ از این منظر و در پاسخ به پرسش مذکور، به طور کلی، دو دیدگاه کلان از یکدیگر قابل تمایز است: برخی با نگرش دین محور، تمدن اسلامی را تمدنی می‌دانند که برآمده از اسلام و آموزه‌های آن بوده و اسلام در آن حاکم باشد. در مقابل، برخی دیگر با نگرشی تحقّق‌گرا، تمدن اسلامی را همان تمدن مسلمانان می‌دانند که در بستر تاریخ و جغرافیای جهان اسلام شکل گرفته و عوامل و عناصر مختلفی در شکل‌گیری آن دخیلند که یکی از آن‌ها دین اسلام است. گروه نخست، با معیار اسلام و ناظر به تمدن مطلوب و بایسته و گروه اخیر با معیار مسلمانی و ناظر به تمدن محقق‌ساختن می‌گویند. در این میان، دیدگاه سومی نیز وجود دارد که با رد دو دیدگاه فوق و با معیار جهان اسلام معتقد است تمدن اسلامی، تمدنی است که در قلمرو جهان اسلام پدید آمده و مسلمانان و حتی غیر مسلمانان در پدید آمدن آن سهیم بوده‌اند. این اختلاف نظر، حاکی از وجود معیارهای گوناگون و یا به بیان دیگر، عدم وجود یک معیار مشخص و مورد اتفاق در تعریف تمدن اسلامی است!

در نوشتار حاضر، تلاش شده است ضمن بررسی و نقد دیدگاه‌های فوق به این پرسش پاسخ داده شود که معیار اصلی تعریف تمدن اسلامی چیست؟ اسلام، مسلمانان، جهان اسلام یا معیار دیگر؟ آیا این سه در تناقض و تعارض با یکدیگرند یا قابل جمعند؟ اگر قابل جمعند کدام یک اصالت و محوریت دارد و کدام یک نقش فرعی و تبعی؟ پاسخ به این پرسش‌ها می‌تواند در توجیه، تبیین و حل اختلاف نظرها در تعریف تمدن اسلامی مفید و مؤثر باشد.

پیشینه تحقیق

تاکنون آثار بسیاری در مورد تمدن اسلامی به رشته تحریر درآمده و در بسیاری از آن‌ها نیز تعریفی از آن ارائه شده است. اگرچه، هرکدام از آن‌ها به نوعی، اجمالاً معیاری را برای تعریف خود مد نظر داشته‌اند و گاه نیز در لابلای آثار مذکور اشاراتی به این موضوع گردیده، اما تاکنون اثر مستقلی در این زمینه به رشته تحریر در نیامده است.

در میان آثار موجود، واسعی (۱۴۰۰) در کتاب «فلسفه تمدن اسلامی؛ چیستی، مبانی و مراحل»، مباحثی در زمینه چیستی تمدن اسلامی مطرح نموده و ضمن تبیین رابطه آموزه‌های دینی با فرهنگ اسلامی، معتقد است تمدن اسلامی نوع زیست اجتماعی مسلمانان در سایه فرهنگ اسلامی است، البته وی اذعان می‌کند که نمی‌توان انکار نمود که نه فرهنگ اسلامی عین آموزه‌های آن است و نه تمدن اسلامی عین فرهنگ اسلامی؛ اما چون همه این‌ها زیر چتر دیانت اسلامی پدید آمده، بر آن عنوان اسلامی اطلاق شده است.

تلاشان (۲۰۲۰) در مقاله خود با عنوان "Submitting Proofs on Validity of" به بررسی نظریات مختلف در مورد ماهیت تمدن اسلامی، شامل: انکار تمدن اسلامی، تمدن عربی، تمدن التقاطی، تمدن مسلمانان و تمدن اسلامی پرداخته و معتقد است هیچ‌کدام از نظریات مذکور، قابل پذیرش کامل نیست. نویسنده تلاش می‌کند با ارائه دلایل و شواهدی دیدگاه مورد نظر خود تحت عنوان «تمدن اسلام» را اثبات نماید. هرچند علاوه بر ابهام دیدگاه مذکور، تفاوت چندانی با نظریه تمدن اسلامی ندارد و نقدهایی بر آن وارد است که در این نوشتار مجال پرداختن به آن نیست.

مقاله «عیار و اساس در اسلامی بودن تمدن» نوشته بابایی (۱۳۹۴)، از معدود نوشته‌هایی است که به این موضوع پرداخته و آن، نزدیک به موضوع پژوهش حاضر است. پرسش اصلی مقاله مذکور این است که آیا ملاک اسلامی بودن تمدن، امور باطنی و ایمانی است یا امور ظاهری دینی؟ پاسخ نویسنده به این پرسش نیز، این است که تمدن اسلامی از امور ظاهری دینی آغاز می‌شود (عیار تمدن اسلامی) و در نقطه ایمان و امور باطنی دینی به کمال می‌رسد. (اساس تمدن اسلامی) بحث اصلی مقاله مذکور ناظر به عیار و کیفیت تمدن دینی و ظاهر و باطن آن است و این که آیا ملاک دینی نامیدن یک تمدن، دین ظاهری است یا دین باطنی و حقیقی؟

اما موضوع بحث نوشتار حاضر از منظر دیگری است و آن این که اساساً ملاک اسلامی دانستن یک تمدن چیست؟ آیا معیار اسلام است یا مسلمانان؟ به بیان دیگر، آیا ملاک اسلامی دانستن یک تمدن حاکمیت و حضور و ایفای نقش دین و آموزه‌های دینی در آن تمدن است، یا صرف آن که توسط مسلمانان پدید آمده باشد، برای اسلامی نامیدن آن کفایت می‌کند؟ طبعاً این پرسش نسبت به مقاله فوق، پرسشی پیشینی به شمار می‌رود. در مقاله مذکور، اسلامی بودن یک تمدن فرض انگاشته شده و پرسش، ناظر به کیفیت تمدن اسلامی است؛ اما پرسش نوشتار حاضر، ناظر به اصل مسأله و معیار اسلامی دانستن (نامیدن) یا ندانستن یک تمدن است. اگرچه پاسخ به این پرسش می‌تواند بحث کیفیت را نیز، به نوعی پوشش دهد که در ادامه در این مورد توضیح خواهیم داد، اما هدف اصلی به دست دادن معیاری برای اصل دینی / اسلامی دانستن تمدن است.

۱. تعریف و اهمیت آن

«تعریف» از مباحث کلیدی است که در دانش منطق مورد بحث قرار می‌گیرد و در علوم گوناگون، از جمله علوم اجتماعی کاربرد زیادی دارد. اهمیت تعریف به اندازه‌ای است که از نخستین و مهم‌ترین مباحث هر دانشی به شمار می‌رود و رویه رایج در میان اندیشمندان و صاحب‌نظران هر حوزه دانشی آن است که پیش از ورود به اصل موضوع، نخست به تعریف مفاهیم اصلی آن دانش بپردازند؛ چرا که تا تعریف روشنی از مفاهیم کلیدی صورت نپذیرد، سایر مباحث نیز دچار ابهام خواهد بود و همواره مخاطب را با پرسش‌ها و ابهامات متعددی مواجه خواهد نمود. نزاع‌ها و کشمکش‌های فراوانی در مسائل علمی و غیر علمی روی می‌دهد که منشأ آن، ابهام و اجمال در تعریف واژگان و مفاهیم است، بنابراین می‌توان گفت که اهمیت و ضرورت بحث تعریف، بسان مقدمه واجب است و شرط لازم برای ورود به اصل بحث علمی به شمار می‌رود.

منطق‌دانان و روش‌شناسان در باره نقش و هدف تعریف اختلاف نظر دارند. عده‌ای چندان بر اهمیت تعریف تأکید دارند که گویی هدف است، نه طریق. گروهی نیز در جانب تفریط، با هرگونه تعلق خاطر به تعریف امور مخالفند و پرسش از چیستی را شأن تحقیق علمی نمی‌دانند. تعریف، ابزار شناسایی است و آنچه از آن فراچنگ می‌آید از مقوله تصورات ذهنی است، البته در مورد این که تعریف چه نوع

تصوری ایجاد می‌کند، بین دانشمندان اختلاف نظر وجود دارد و پنج دیدگاه ماهیت‌نگر، تمایزگر جامع و مانع، بیانگر علل شیء، بیانگر کارکرد، و تحلیل مفهومی در این زمینه وجود دارد. در این میان، تحلیل مفهومی^۱ کارآمدترین مبنا در تعریف به شمار می‌رود که نسبت به سایر تعاریف فراگیرتر است و غالب منطق‌دانان و روش‌شناسان جدید نیز بر این نظرند. در تحلیل مفهومی، به بیان و تحلیل مفاهیم سازنده و مؤلفه‌های مفهومی معرف پرداخته می‌شود. این روش، نزد دانشمندان مسلمان، «شرح‌الاسم» خوانده شده است که در تمایز با «شرح‌اللفظ» (تعریف لفظی) و تعریف حقیقی (ماهوی) قرار دارد. در تعریف لفظی معنای واژه بیان می‌شود، اما در تحلیل مفهومی، معنا تحلیل می‌شود. در تعریف حقیقی، فقط مفاهیم ماهوی قابل طرح است، اما تعریف اسمی، مفاهیم انتزاعی را نیز، دربرمی‌گیرد. به علاوه در تحلیل مفهومی لازم نیست طبیعت شیء بیان گردد، بلکه به مفهومی می‌توان رسید که به‌نحوی مصادیق را فرا می‌گیرد و مفهوماً واضح و متمایز است. (قراملکی، ۱۳۹۰: ۱۷۳-۱۶۵) در تعریف واژگانی مانند تمدن و تمدن اسلامی که جزء مفاهیم انتزاعی به شمار می‌روند، بهره‌گیری از روش تحلیل مفهومی می‌تواند مفیدتر باشد.

۲. مفهوم تمدن

پیش از ورود در تعریف تمدن اسلامی، لازم است نگاهی کوتاه به مفهوم تمدن بی‌فکنیم. تمدن از جمله مفاهیمی است که منظرهای گوناگون، تعریف‌های متعددی از آن صورت گرفته است. در اغلب این تعاریف، بشری بودن تمدن مفروض انگاشته شده است، به این معنا که تمدن اساساً یک پدیده بشری و محصول فعل و عمل بشر است. اما علاوه بر انسان، عناصر دیگری در ایجاد آن سهم‌اند. مالک بن نبی، نظریه‌پرداز تمدنی معاصر، تمدن را محصول سه عنصر انسان، خاک و زمان می‌داند. مهم‌ترین عنصر در این معادله، انسان است که ارتباط فاعلی بین عناصر اساسی تمدن را ایجاد می‌کند، اما نکته مهم این است که صرف وجود عناصر سه‌گانه فوق نیز، به تمدن نمی‌انجامد و نیاز به عنصر یا عامل دیگری است که از نظر وی دین یا اندیشه دینی است که به عنوان خمیرمایه تمدن و ترکیب‌کننده عناصر تمدنی به شمار می‌رود. (مهدی‌نژاد، ۱۴۰۰: ۲۷۳ و ۲۶۴) بسیاری از اندیشمندان و

صاحب‌نظران، دین را یکی از عناصر کلیدی تمدن دانسته‌اند. وجود عناصر مذکور در تمدن‌ها موجب می‌گردد در مقام تعریف یا تسمیه، تمدن‌ها قابلیت انتساب به یکی از آن‌ها را داشته باشد. بر همین اساس، گاه تمدن‌ها منتسب به دین می‌شود، مانند تمدن اسلامی، مسیحی، بودایی و غیره؛ گاه منتسب به عامل انسانی می‌شود، مانند تمدن مسلمانان، گاه نیز، با پسوند جغرافیایی، سیاسی خاصی به کار می‌رود، مانند تمدن ایرانی، یونانی، چینی هندی و مصری، که در واقع مراد تمدن ایرانیان، یونانیان، مصریان و غیره است؛ گاه نیز، ناظر به دوره زمانی خاصی به کار می‌رود، مانند تمدن دوره کهن، میانه، معاصر و غیره. این تنوع در نام‌گذاری نشان‌گر دیدگاه‌های متفاوت از یک‌سو و اهمیت و وزن هر یک از عناصر مذکور در تعریف و نام‌گذاری تمدن‌ها از سوی دیگر است. دو عنصر نخست، یعنی دین و انسان در این زمینه نقش و تأثیر بیشتری دارد. اختلاف دیدگاه‌هایی که در زمینه تعریف تمدن اسلامی وجود دارد نیز، اغلب ناشی از آن است که این تمدن منتسب به دین، یعنی اسلام شود، یا به عامل انسانی، یعنی مسلمانان، البته گاه عامل جغرافیا، یعنی جهان اسلام نیز، مطرح می‌شود که در واقع، بیشتر به همان عامل انسانی، یعنی مسلمانان باز می‌گردد؛ اگرچه می‌تواند غیر مسلمانانی که در این قلمرو زیسته و نقش‌آفرینی کرده‌اند را دربرگیرد. گاه نیز، تمدن اسلامی ناظر به دوره زمانی خاصی به کار می‌رود، مانند دوره عباسیان، فاطمیان، عثمانی و غیره که ناظر به ادوار تاریخی در درون تمدن اسلامی و در ذیل آن است. در ادامه، دیدگاه‌هایی که در زمینه مفهوم و تعریف تمدن اسلامی وجود دارد، مورد بررسی و تحلیل قرار خواهد گرفت.

۳. دیدگاه‌های مختلف درباره تعریف تمدن اسلامی

در مورد تعریف تمدن اسلامی، دیدگاه‌های مختلفی وجود دارد که هرکدام بر اساس نگرشی خاص و معیاری متفاوت می‌باشد. در ادامه به بررسی اجمالی و تحلیل و نقد این دیدگاه‌ها می‌پردازیم:

دیدگاه نخست؛ تمدن اسلامی: گروهی معتقدند، واژه اسلامی در اصطلاح «تمدن اسلامی»، صفت تمدن به شمار می‌رود و تمدن اسلامی، تمدنی برخاسته از دین اسلام و آموزه‌های آن است و اسلامی بودن ویژگی اصلی و متمایز آن از دیگر تمدن‌ها به شمار می‌رود.

برای نمونه، مالک بن نبی (درگذشت: ۱۹۷۳) نظریه پرداز تمدنی معاصر معتقد است تمدن اسلامی محصول زمانی است که دین اسلام، ظرفیت‌های معطل مانده انسان و خاک را در جزیره العرب فعال کرد و منجر به تولد یک تمدن شد. تمدن اسلامی تجلی عملی نیروهای سه گانه مذکور تحت تأثیر اندیشه اسلامی است. (بن نبی، ۱۹۹۲: ۵۰) اندیشه اسلامی روح را در این عناصر دمید و محصولی به نام تمدن اسلامی پدید آورد. این روح اسلامی بود که از عناصر پراکنده گوناگون، نخستین جامعه اسلامی را به وجود آورد که زمینه ساز پیدایش تمدن اسلامی گردید. (بن نبی، ۲۰۰۲: ۸۱-۷۹) از نظر وی، اسلام فی نفسه یک تمدن نیست و به خودی خود تمدن نمی سازد، بلکه انسان‌ها هستند که با کار و تلاش پیگیر و به کمک دستورات اسلام، آن را با خاک و زمان و مکان درآمیخته و از آن تمدن می سازند. اگر ما به دوره نخستین تمدن اسلامی بازگردیم، می بینیم که دو عامل اساسی در آن مؤثر بوده است: نخست، اندیشه اسلامی و دیگری انسان مسلمانی که سند محسوس این اندیشه است. پیدایش تمدن اسلامی و صعود و هبوط آن به وسیله فردی است که نمایندگی اندیشه اسلامی را برعهده دارد. فرستادن این اندیشه از ناحیه خداوند به مثابه وحی است، اما محور تمدن، انسان مسلمانی است که سند این اندیشه در مسیر تاریخ به شمار می رود. (مسقاوی، ۱۴۲۹: ۱۵۹) بر اساس این دیدگاه، خمیرمایه اصلی تمدن اسلامی، اسلام و اندیشه اسلامی است و مسلمانان نیز، به عنوان حاملان این اندیشه، سازنده و عامل فراز و فرود آن به شمار می روند. تا هنگامی که و به میزانی که مسلمانان معتقد و پایبند اسلام و اندیشه اسلامی باشند، تمدن اسلامی در مسیر صعودی و به میزانی که از آن دور شوند، در مسیر نزولی قرار می گیرد. بر همین اساس، بن نبی در تحلیل تاریخی خود، سه مرحله را در تاریخ تمدن اسلامی شناسایی نموده و معتقد است در مرحله نخست، اندیشه دینی حاکم بود و تمدن اسلامی در مسیر صعودی قرار داشت، اما در مرحله دوم، سیطره روح و اندیشه دینی کمرنگ گردید، و در نهایت با حاکمیت غریزه در مرحله سوم، نقش و کارکرد اجتماعی اندیشه دینی پایان یافته و تمدن اسلامی در مسیر نزولی و انحطاط قرار گرفت. (مهدی نژاد، ۱۴۰۰: ۲۹۲-۲۸۰)

شمس الدین سامی اندیشمند آلبانیایی تبار در کتاب خود تحت عنوان تمدن اسلامی، ضمن رد دیدگاه غربیان در مورد شناسایی تمدن اسلامی به عنوان تمدن اعراب، معتقد است عنوان تمدن اسلامی صحیح است. کتاب وی در پاسخ به جریان‌های فکری آن زمان مانند جریان‌های قوم‌گرا و غرب‌گرا

نوشته شد که درصدد بودند نقش اسلام را در جامعه و تمدن، کمرنگ جلوه دهند، از این رو، وی در این اثر بر ماهیت اسلامی این تمدن و نقش برجسته اسلام در شکل گیری آن تمرکز و تأکید می کند. (حضرتی و دهقانی، ۱۳۹۵: ۵۹)

انورالجنیدی، اندیشمند مصری نیز، در کتاب خود تحت عنوان «الحضارة فی مفهوم الاسلام» می نویسد: تمدن اسلامی بر بنیان مفهوم اسلام استوار گردیده است. (الجنیدی، ۲۰۰۹: ۶) فاطمه جان احمدی، تمدن اسلامی را تمدنی دینی می داند که همه مؤلفه های آن بر محور اسلام می گردد. بدین ترتیب، از همه ویژگی های تمدن الهی در چهارچوب آموزه های قرآنی و متکی بر سنت پیامبر اکرم (ص) برخوردار است. (جان احمدی، ۱۳۸۸: ۵۲-۵۱)

صادق آینه‌وند با رد نظر کسانی که این تمدن را تمدن مسلمانان می دانند، معتقد است این تمدن اسلامی است، زیرا دارای جوهره ثابت الهی است که آن را از تمدن های دیگر متمایز می کند. (آینه‌وند، ۱۳۹۱ الف: ۴-۳) البته وی معتقد است از آن جا که زمینه برای تحقق تمدن اسلامی دشوار است، باید از تمدن مسلمانان آغاز نمود تا زمینه برای تمدن اسلامی فراهم گردد. (آینه‌وند، ۱۳۹۱ ب: روزنامه ایران، ۱۳۹۱: ۱۰ اسفند)

سیدحسین نصر با چنین نگرشی، تمدن حقیقی اسلامی تمدنی می داند که همه جنبه های آن، انسان را متوجه خداوند و فطرت خویش سازد؛ به طوری که بتواند نقش جانشینی خداوند را در زمین برآورد. (نصر، ۱۳۷۹: ۱۱۶) از نظر وی تمدن اسلامی را آنگاه در اوج اقتدار است که حقایق اسلام را در همه سطوح حیات بشری متجلی سازد. (نصر، ۱۳۸۳: ۱۶۷) نشانه تمدن اسلامی خانه کعبه است که ثبات آن، نمودار خصلت ابدی و تغییرناپذیر اسلام است. وی درباره اقتباس از فرهنگ ها و تمدن های دیگر معتقد است، اصول و خصلت های جاودانه اسلام به آن اجازه داد اندیشه هایی که با روح اسلام سازگاری داشت را از منابع گوناگون به خود جذب کند. (نصر، ۱۳۸۴: ۱۲-۱۱) آنچه مطرود شد عناصری بودند که آشکارا طبیعتی غیر اسلامی داشتند. (نصر، ۱۳۸۵: مقدمه)

محمدرضا حکیمی، با نگرشی آرمانی به تمدن اسلامی معتقد است، تمدن گذشته مسلمانان به دلیل اختلاط و امتزاج با فرهنگ ها و اندیشه های وارداتی، تمدن اسلامی حقیقی به شمار نمی رود. از دیدگاه وی، تمدن اسلامی، پس از رحلت پیامبر اکرم (ص) از مسیر اصلی که آن حضرت بنیان گذارده بود

منحرف گردید و به طور عمده در روند سیاست‌های دستگاه خلافت اموی و عباسی شکل گرفت، نه در پرتو تعالیم «امامت». در نتیجه، آنچه پدید آمد، با تمدن اسلامی حقیقی مبتنی بر قرآن و معارف اهل بیت (ع) فاصله بسیار داشت. (حکیمی، ۱۳۸۳: ۵۸ و ۱۸)

بنابر آنچه گفته شد، دیدگاه نخست بیشتر بر عنصر اسلام در مفهوم و ماهیت تمدن اسلامی تأکید نموده و معیار اصلی تعریف تمدن اسلامی را دین اسلام می‌داند.

دیدگاه دوم؛ تمدن مسلمانان: گروهی دیگر معتقدند، تمدن اسلامی، تمدنی است که مسلمانان پدید آورده‌اند؛ اعم از آن‌که برآمده از دین اسلام و آموزه‌های آن بوده یا از خارج از اسلام اقتباس شده باشد. بسیاری از مورخان و تمدن‌پژوهان مسلمان، همین برداشت و تعریف از تمدن اسلامی را دارند.

برای مثال، عبدالحسین زرین‌کوب، تمدن اسلامی را میراث مشترک ملت‌هایی می‌داند که روزگاری اسلام در سرزمین آن‌ها نفوذ و رسوخ نمود. البته وی ضمن اذعان به سهم اقوام گوناگون در توسعه تمدن اسلامی، بر این باور است که آنچه مایه اصلی پیشرفت‌های علمی، مادی و تمدنی مسلمانان را فراهم ساخت، اسلام بود. به اعتقاد او روح این تمدن، اسلامی است و اگر اسلام نبود و مسلمانان کنش‌های خود را با آن منطبق نمی‌ساختند، چنین تمدنی هرگز رخ نمی‌کرد. (زرین‌کوب، ۱۳۷۶: ۳۶ - ۳۱، ۲۰، ۱۳)

علی اصغر حلبی در کتاب تاریخ تمدن در اسلام، تمدن اسلامی را ساخته اقوام مختلفی می‌داند که این دین را پذیرفتند. (حلبی، ۱۳۸۲: ۲۳) سیدجعفر شهیدی نیز معتقد است «تمدن اسلامی مجموعه آداب و رسوم مشترک میان ملت‌های مسلمان است و نباید پنداشت چون این تمدن نام اسلامی به خود گرفته، مظاهر آن همگی برگرفته از قرآن و سنت است.» (شهیدی، آیین‌وند و جان‌احمدی، ۱۳۸۷: ۵) علی شریعتی نیز، تمدن اسلامی را مجموعه‌ای از آداب و رسوم، اعتقادات و باورها، سنن، علوم، معارف و ذخایر مشترک مادی و معنوی می‌داند که در میان ملت‌های مسلمان وجود دارد. (شریعتی، ۱۳۶۹، ج ۱۱: ۱۲)

حسن حنفی، اندیشمند مصری معاصر، از کاربرد صفت اسلامی برای تمدن پرهیز می‌کند؛ به این دلیل که واژه اسلامی، واژه‌ای دینی است و نمی‌تواند صفت تمدن واقع شود؛ اگر به کار رود نیز، نشانگر پیدایش تمدن در مرکزیت اسلام و به عنوان پدیده‌ای تاریخی خواهد بود، و فراتر از آن، هیچ معنای

دینی را افاده نمی‌کند. اساساً در نگاه او، اسلام، پدیده‌ای تمدنی است که در تاریخ اتفاق افتاده و آنچه برای ما باید اهمیت داشته باشد و مورد توجه قرار گیرد، اسلام به عنوان تمدن است. (حنفی، ۱۹۸۱: ۲۴) بر این اساس از دیدگاه وی، تمدن اسلامی در واقع، تمدن مسلمانان است و تمامی آثاری که مسلمانان در زمینه‌های علوم نقلی، علوم عقلی و علوم انسانی خلق نموده‌اند را شامل می‌شود. (حنفی، ۱۳۷۹: ۲۷-۲۹)

کسانی که با رویکرد قومی، ملی به تمدن اسلامی نگریسته‌اند نیز، اغلب در این دیدگاه، جای می‌گیرند؛ زیرا اساساً این گروه به جای عنصر اسلام، در تمدن اسلامی عنصر مسلمانی را البته با نگاه قومی برجسته نموده‌اند. برای نمونه، نویسندگانی که از تمدن اسلامی به عنوان تمدن عرب یاد کرده‌اند، در واقع چنین نگرشی دارند. در میان نویسندگان عرب، اعراب مسیحی که در مورد تمدن اسلامی قلم زده‌اند، غالباً رویکرد قومی و عربی را برجسته نموده‌اند. برای مثال می‌توان به جرجی زیدان، فیلیپ حتی، جمیل نخله‌المدور و أسعد خلیل داغر و آدیب لحدود اشاره نمود که در آثار خود، نقش قوم عرب را برجسته نموده و تلاش کرده‌اند، اثبات نمایند که تمدن اسلامی بیش از آن که اسلامی و مرهون اسلام باشد، مدیون اعراب و اقدامات آنان است. (حضرتی و دهقانی، ۱۳۹۵: ۶۲)

صرف نظر از اعراب مسیحی که شاید به دلیل عدم تعلق فکری به اسلام، چنین رویکردی را در آثار خویش دنبال نموده‌اند، در میان اندیشمندان مسلمان عرب هم، این رویکرد نسبتاً پررنگ است. از شواهد این مدعا، حجم بالای آثاری است که تحت عنوان «الحضارة العربیه» در جهان عرب نگاشته شده است.^۱ استفاده از این عناوین، نشانگر تأکید بر صبغه و ماهیت عربی این تمدن نسبت به اسلامیت آن است. اگرچه هیچ‌یک از نویسندگان مذکور، نافی نقش اسلام در این تمدن نیستند، اما این که از میان دو عنوان «تمدن اسلامی» و «تمدن عربی»، دومی را ترجیح داده و یا حداکثر با هم

۱. برای نمونه رک: محمد کردعلی (الاسلام والحضارة العربیه)، ناجی معروف (اصالة الحضارة العربیه و اشراقات من الحضارة العربیه)، شوقی ابوخلیل (الحضارة العربیه الاسلامیه)، محمد عبدالسلام الکفافی (الحضارة العربیه)، احمد عبدالرزاق (الحضارة العربیه)، عاطف العلی، محمود اسماعیل (تاریخ الحضارة العربیه الاسلامیه) و همچنین آثار بسیاری دیگر از نویسندگان عرب.

(البته با تقدم عربی بر اسلامی) به کار برده اند، گواه بر این مطلب است که آنان معیار مسلمانی (با تأکید بر یک قوم خاص از مسلمانان) را بر معیار اسلام در عنوان و تعریف این تمدن ترجیح داده اند. در مجموع، دیدگاه دوم، عامل انسانی را البته با برداشتهای کمی متفاوت، معیار تعریف تمدن اسلامی می داند.

دیدگاه سوم؛ تمدن جهان اسلام: برخی دیگر معتقدند، هیچ کدام از دو دیدگاه فوق، یعنی تمدن اسلامی و تمدن مسلمانان، اصطلاحات دقیقی نیست. اگر مراد از تمدن اسلامی یک مفهوم آرمانی باشد که کاملاً بر اساس آموزه های دینی است، سخنی جداست و می توان گفت که اسلام، الگویی از یک تمدن که می تواند آرمان شهری بر مبنای رفتارها و مناسبات انسانی باشد، تعریف کرده است، اما اگر مراد از تمدن اسلامی، تمدنی است که واقع شده و ساحت تاریخی نیز یافته است، این تمدن نه بر وصف اسلامی و نه بر نسبت اضافی وجود ندارد و حیثیت تاریخی نیافته است. چون اگر تمدن هایی که به نام اسلامی می شناسیم، مورد ارزیابی قرار دهیم، اساساً با آموزه های دینی و اسلامی و مبانی که در دین اسلام، قرآن و سنت وجود دارد، هم خوانی ندارد. شواهد تاریخی فراوانی درون همین تمدن تاریخی وجود دارد که در جهت مخالف آموزه های اسلام است. سیداحمد رضا خضری بر اساس این نگرش معتقد است، از میان همه واژگان موجود و مطرح در زمینه تمدن اسلامی، اصطلاح «تمدن در جهان اسلام» به صحت و به آنچه اتفاق افتاده، نزدیک تر است، زیرا: هنگامی که اسلام ظهور کرد، بنا بر آموزه هایی که در قرآن وجود داشت و سنت تأیید نمود و بعدها سیره سلف صالح تعیین کرد، جهان جدیدی تعریف شد که در آن، مسلمانان، کفار، اهل کتاب و همه کسانی که دین دار و یا بی دین بودند و یا هر فکر و عقیده ای داشتند، می توانستند حیات و حقی از زندگی داشته باشند و نقش آفرینی کنند. در این جهان است که یهودیان و زرتشتیان و مسیحیان نیز حضور و نقش داشتند، لذا این تمدن، در محدوده جغرافیایی اتفاق افتاده که اسلام تعریف کرده است. (shafaqna.com: ۱۳۹۵: ۲۹ دی)

سیدعلیرضا واسعی نیز با نگرشی مشابه معتقد است، تمدن اسلامی تمدنی است که در قلمرو جغرافیایی مسلمین پدیدار گشته است؛ اعم از آن که توسط مسلمانان و یا حتی غیر مسلمانان پدید آمده باشد. از این دیدگاه، تمدن اسلامی، لزوماً برآمده از دیانت اسلامی یا بر ساخته مسلمانان نیست، بلکه محصولی است که زیر چتر اسلام، در جامعه مسلمانی شکل گرفته است. این تمدن، البته در رویکرد

و جهت، اهداف و غایت‌ها، و صورت و ساختار با دیگر تمدن‌ها متفاوت است؛ چنانکه مبانی خاص خود را دارد. (واسعی، ۱۳۹۶: ۶۳) این دیدگاه، جهان اسلام را به مثابه بستر و چتری برای تمدن اسلامی تلقی می‌کند که در فضای آن این تمدن با عاملیت مسلمانان و حتی مسلمانان پدید آمده است.

۴. نقد و بررسی دیدگاه‌ها

هر کدام از سه دیدگاه فوق بر اساس معیاری، تمدن اسلامی را تعریف می‌کنند: دیدگاه نخست، بر اساس معیار اسلام؛ دیدگاه دوم، بر اساس معیار مسلمانان؛ و دیدگاه سوم، بر اساس معیار جهان اسلام. هر سه معیار فوق از منظری درست است، اما پرسش اصلی این است که کدام یک از سه معیار مذکور، اصالت و محوریت دارد که در نتیجه و بر اساس آن بتوان تمدن اسلامی را تعریف نمود؟ به اعتقاد نگارنده، معیار نخست، یعنی اسلام، معیار اصلی است و نقش محوری دارد و دو معیار دیگر، به نوعی فرع بر معیار نخست بوده و بدون آن، تقریباً بی‌معنا هستند. زیرا، مسلمانان، اگرچه عاملان اصلی و پدیدآورندگان تمدن اسلامی هستند، اما اولاً به اعتبار اسلام و انتساب به اسلام است که مسلمان نامیده می‌شوند؛ اگرچه ممکن است کاملاً منطبق با اسلام عمل ننموده و همه آنچه به عنوان تمدن و دستاوردهای تمدنی پدید آورده‌اند، بر اساس اسلام نبوده باشد، اما وجه غالب آن منطبق با اسلام بوده و یا حداقل در تعارض با آن نبوده است. ثانیاً آنچه مهم است این است که، عامل اصلی و محرک مسلمانان در پدید آوردن این تمدن «اسلام» بوده است. اگرچه عوامل دیگری مانند غیر مسلمانان و فرهنگ‌ها و تمدن‌های دیگر نیز در این زمینه نقش داشته‌اند، اما در مقایسه با اسلام و مسلمانان، نقش بسیار کمتری داشته است. علاوه بر این که، همان میزان نقش نیز مرهون اسلام و فضا و بستری است که اسلام و مسلمانان ایجاد نمودند.

در مورد معیار سوم، یعنی جهان اسلام نیز باید گفت: صرف نظر از اختلاف نظرهایی که در مورد مفهوم جهان اسلام وجود دارد، همان‌گونه که از عنوان آن نیز، برمی‌آید، در این جا نیز، پسوند اسلام است که به این جغرافیا موضوعیت و هویت مستقلی با عنوان جهان اسلام می‌دهد. در حقیقت، اسلام و فرهنگ اسلامی فضا و بستری در گستره جغرافیایی جهان اسلام فراهم نمود که استعدادهای بشری

در آن شکوفا گردد و در پرتو تعالیم و آموزه‌های تمدن ساز اسلام، تمدنی عظیم با ایفای نقش گسترده مسلمانان و گروهی از غیرمسلمانان پدید آید. بنابراین، جهان اسلام در این جا تنها ظرف مکانی است که تمدن اسلامی در آن پدید آمد و صرفاً به این اعتبار نمی‌توان تمدن اسلامی را «تمدن در جهان اسلام» نامید. چنان‌که مراد از تمدن غرب، الزاماً تمدن در جهان غرب نیست، بلکه تمدنی است که مبتنی بر اندیشه و فرهنگ غربی شکل گرفته، اگرچه محل اصلی شکل‌گیری و وجه غالب آن در غرب جغرافیایی (اروپا و آمریکای شمالی) تمرکز و عینیت یافته است، اما محدود به آن نیست و در برخی دیگر از مناطق دنیا مانند استرالیا و بخش‌هایی از آسیا و آفریقا هم، نمود دارد. تمدن اسلامی نیز تمدنی است که مبتنی بر اندیشه و فرهنگ اسلامی شکل گرفته است، اگرچه محل پیدایش و هسته اصلی و غالب آن در جغرافیای مرکزی جهان اسلام است، اما محدود به آن نبوده و شامل مناطق دیگری که جزء جهان اسلام به مفهوم خاص آن نمی‌شود نیز، می‌گردد. به علاوه، اصطلاح فوق، این پرسش و این اشکال را نیز پدید می‌آورد که قلمرو جهان اسلام کجاست و چه گستره‌ای را در بر می‌گیرد و معیار آن چیست؟ با توجه به این‌که رویکرد معتقدان به دیدگاه مذکور، تاریخی است، علی‌القاعده باید منطقه مرکزی جهان اسلام که دستگاه خلافت بر آن سیطره داشته است، مدنظر باشد، زیرا تمدن اسلامی پیشین اغلب در این قلمرو جغرافیایی پدیدار گشت. اگر چنین باشد، مناطق پیرامونی جهان اسلام که در مقاطعی از تاریخ، نقش برجسته‌ای در شکوفایی تمدن اسلامی داشته‌اند، در کجای این قلمرو قرار می‌گیرند؟ حتی اگر مناطق پیرامونی نیز جزء قلمرو جهان اسلام دانسته شود، پرسشی که مطرح می‌شود این است که جایگاه و نقش مسلمانانی که در جغرافیای غیرمسلمانان می‌زیسته یا می‌زیند، چگونه در نظر گرفته می‌شود؟ این پرسش‌ها و موارد دیگر، موجب ابهام و تردیدهایی در کاربرد اصطلاح مذکور می‌گردد.

علاوه بر آن، اصطلاح تمدن در جهان اسلام، نوعی اطلاق و ابهام دارد و می‌تواند شامل هر نوع تمدنی که در این قلمرو شکل گرفته، باشد. شاید اگر به جای آن، «تمدن جهان اسلام» به کار برده شود، ابهام کمتری داشته باشند، البته با این توضیح که مراد از جهان اسلام، در این جا جغرافیای خاص نیست، بلکه مفهومی فرهنگی و عام مدنظر است که دربرگیرنده همه قلمروهایی است که اسلام در آن نفوذ داشته و تأثیرات فرهنگی، تمدنی برجای گذاشته است.

۱-۴. دیدگاه مختار

بنابر آنچه گفته شد، از نظر نگارنده، معیار اصلی تعریف و تسمیه تمدن اسلامی، «اسلام» است و به همین دلیل این تمدن باید با صفت اسلامی نامیده و منتسب به اسلام شود و هیچ پسوند دیگری نمی‌تواند جای اسلام را بگیرد و گویای مفهوم واقعی این تمدن باشد؛ نه جغرافیای جهان اسلام و نه حتی مسلمانان. زیرا همان‌گونه که گفته شد و بسیاری از صاحب‌نظران نیز، اذعان نموده‌اند، عامل اصلی پیدایش تمدن اسلامی، دین اسلام است و اگر اسلام نبود، نه مسلمانی وجود داشت و نه جهان اسلامی! تردیدی وجود ندارد که اسلام خود بخود منتهی به پیدایش تمدن نمی‌شود و نیاز به عامل و واسطه‌ای است که همانا مسلمانانند، اما مسلمانان نیز، به عنوان نمایندگان اسلام و به تعبیر مالک بن نبی به اعتبار این‌که سند محسوس اندیشه اسلامی هستند (مسقاوی، ۱۵۹: ۱۴۲۹)، عاملان و پدیدآورندگان این تمدن به شمار می‌روند. بنابراین، مسلمانی بدون اسلام بی‌معناست و مسلمان هویت مستقلی فارغ از اسلام ندارد، البته این الزاماً بدان معنا نیست که مسلمانان آئینه تمام‌نمای اسلام به شمار می‌روند و هر عملی که انجام می‌دهند مطابق با اسلام است. بر این اساس، تمدنی که محصول فعل و عمل مسلمانان است، اگرچه الزاماً صددرصد اسلامی نیست، اما به اعتبار وجه غالب اسلامی آن می‌تواند و بلکه بهتر است «اسلامی» نامیده شود، مگر آن‌که وجه غالب آن غیراسلامی باشد که در این صورت نمی‌توان و نباید آن را اسلامی نامید، بلکه حتی نامیدن آن به عنوان تمدن مسلمانان نیز محل تأمل است، زیرا متبادر به ذهن و متوقع از تمدن مسلمانان آن است که صبغه اسلامی آن برجسته باشد؛ هم‌چنان‌که که اگر تمدنی منتسب به پیروان ادیان دیگر شود، چنین انتظاری از آن می‌رود. بنابراین، تمدن مسلمانان دو صورت خارجی بیشتر ندارد؛ یا اسلام و صبغه اسلامی در آن غالب است، که در این صورت به اعتبار غلبه اسلام، در واقع همان تمدن اسلامی است و می‌تواند به این عنوان نامیده شود. یا وجه غیراسلامی آن غلبه دارد که در این صورت، نه می‌تواند اسلامی نامیده شود و نه شایسته نام و عنوان مسلمانان است.

در مورد تمدن در جهان اسلام یا تمدن جهان اسلام نیز همین سخن صادق است و اگر وجه و صبغه اسلام در تمدنی که در جهان اسلام شکل گرفته، غالب باشد، مناسب‌تر است همان تمدن اسلامی نامیده شود که نشانگر ماهیت اصلی و عنصر محوری و مشترک آن، یعنی اسلام باشد. اگر چنین نباشد

و مراد از تمدن در جهان اسلام، صورت‌های متکثر تمدنی باشد که توسط مسلمانان در گستره جهان اسلام پدید آمده و الزاماً بدان معنا نیست که عنصر و صبغه غالب آن اسلام است، در این صورت نه می‌توان آن را اسلامی نامید و نه حتی شایسته نام جهان اسلام است، زیرا تمدن جهان اسلام نیز، باید نمایانگر اسلام و تمدن اسلامی باشد، در غیر این صورت عنوانی بی‌معناست و کاربرد آن معنای خاصی را افاده نمی‌کند.

یکی از شواهد و مؤیدات این دیدگاه هم، کاربرد اصطلاح «تمدن اسلامی» توسط غالب صاحب‌نظران و عدم استفاده از اصطلاحاتی مانند تمدن مسلمانان و جهان اسلام و غیره است. دلیل اصلی این موضوع، گویایی و رسایی بیشتر مفهوم تمدن اسلامی نسبت به واژگان دیگر است. این تمدن، در واقع برخاسته از اسلام و آموزه‌های آن بوده و شایسته است که به همین نام، نامیده شود، اما این که این ترکیب، یک ترکیب وصفی است یا اضافی، از دو منظر قابل بحث است. نخست؛ منظر آرمان‌گرایانه و وضع مطلوب، که از این منظر باید وضعیتی را تصور نمود که تمدنی پدید آید که کاملاً برخاسته از دین اسلام و آموزه‌های آن باشد. در این صورت، اسلامی بودن صفت آن تمدن به شمار می‌رود و کاربرد آن نیز، کاملاً صحیح است، اما این که چنین وضع مطلوب و ایده‌آلی وجود داشته، دارد یا خواهد داشت، باید گفت حداقل از منظر تاریخی چنین تمدنی وجود نداشته و اکنون هم، وجود ندارد و طبق روند و تجربه تاریخی، تحقق آن در آینده نیز امری به غایت دشوار است. البته بنا بر دیدگاه شیعه، در عصر ظهور مهدی موعود (عج)، آرمان‌شهر اسلامی و تمدن مطلوب اسلامی پدید خواهد آمد. اما آنچه مسلم است این است که تاکنون چنین تمدن آرمانی در واقعیت خارجی وجود نداشته است.

صورت دوم مسأله این است که وصف اسلامی را نه به صورت مطلق، بلکه به صورت نسبی در نظر گرفته و نقش اسلام و حضور آن در این تمدن را محوری در نظر بگیریم. در این صورت نیز، کاربرد صفت اسلامی در مورد این تمدن، توجیه خواهد داشت. بر خلاف دیدگاه نخست که حاکمیت کامل دین در تمدن اسلامی مدنظر است، در این فرض، سیطره دین و فضای دینی به عنوان معیار تعریف تمدن اسلامی لحاظ گردیده است. اگر در بین عناصر تشکیل دهنده تمدن، یک عنصر بر دیگر عناصر غلبه یافته و نسبت به آن‌ها نقش محوری داشته باشد، می‌توان آن تمدن را به نام آن عنصر نام‌گذاری

نمود. این نوع تسمیه به اعتبار «غلبه»، تقریباً امری رایج در موضوعات گوناگون به شمار می‌رود^۱ و در مورد تمدن نیز، ممکن است.

به‌علاوه، دارا بودن نقش محوری برای این نام‌گذاری لازم است. یک تمدن برای استواری و بقاء خویش باید محوری داشته باشد که بر آن متکی باشد. اجزاء تمدنی در ارتباط با این محور است که می‌توانند دوام داشته باشند و اگر این محور وجود نداشته باشد، اجزاء از بین می‌رود و تمدن از هم می‌پاشد. این محور در تمدن‌های گوناگون، متفاوت است؛ در یک تمدن، دین و اندیشه دینی؛ در تمدن دیگر سیاست و ایدئولوژی سیاسی و در برخی دیگر، اقتصاد و مانند آن. حال اگر در تمدنی، دین نقش محوری داشته و یا به تعبیر مالک بن نبی، نقش ترکیب‌کنندگی عناصر تمدنی با یکدیگر را داشته باشد. (بن نبی، ۱۹۹۲: ۵۰)، می‌توان آن تمدن را تمدن دینی نامید.

بر اساس آنچه گفته شد، به اختصار می‌توان تمدن اسلامی را چنین تعریف نمود:

«تمدن اسلامی، تمدنی است که دین اسلام، رکن اصلی و محوری تشکیل دهنده آن بوده و مسلمانان عامل اصلی پدیدآورنده آن به شمار می‌روند و در جغرافیای جهان اسلام شکل گرفته است.»

در این تعریف، چند نکته وجود دارد: نخست، رکن محوری بودن دین اسلام است که بدان معناست که بنیان تمدن اسلامی باید مبتنی و متکی بر اسلام بوده باشد و روشن است که بدون این رکن و محور، آن تمدن نیز، استوار و ماندگار نخواهد بود. دوم این‌که، تردیدی وجود ندارد که عامل اصلی انسانی پدیدآورنده این تمدن مسلمانانند، اگرچه ممکن است غیرمسلمانان نیز در این تمدن سهیم بوده باشند، اما نقش اصلی و محوری بر عهده مسلمانان است و بدون آنان این تمدن بوجود نیامده و نمی‌آید. سوم آن‌که، از آن‌جا که هر تمدنی نیاز به جغرافیا و زیست بوم مشخصی دارد، تمدن اسلامی نیز، در جغرافیای جهان اسلام شکل گرفته و خواهد گرفت، اگرچه ممکن است آثار آن به خارج از این قلمرو هم، تسری و توسعه یابد، اما موطن اصلی آن جهان اسلام است.

۱. برای نمونه در مورد تسمیه افراد، گروه‌ها و جوامع به نام یک صفت و ویژگی برجسته خود، مثال‌های متعددی می‌توان ذکر نمود. مثلاً فرد دانشمندی که در چند حوزه علمی تخصص دارد، اما به اعتبار غلبه و تسلط در یکی از آن علوم، فقیه، متکلم، مفسر، فیلسوف، مورخ یا ... نامیده می‌شود. همچنین یک گروه، قوم یا جامعه به اعتبار غلبه یک ویژگی در آن‌ها، متخلق، صبور، مقتصد، یا ... نامیده می‌شود، اما این بدان معنا نیست که این ویژگی در همه افراد آن جامعه وجود دارد، بلکه این تسمیه به اعتبار وجه غالب است.

در میان این سه عنصر (اسلام، مسلمانان و جهان اسلام)، عنصر و متغیر اصلی اسلام است و دو متغیر دیگر، غیر مستقل و تابع اسلامند و بدون آن بی معنایند، اما در مورد کم و کیف حضور و ایفای نقش اسلام در تمدن اسلامی، حد مشخص و واحدی وجود ندارد و تابع میزان ایفای نقش مسلمانان در عمل نمودن به اسلام و آموزه‌های آن و پیاده‌سازی آن در حیات اجتماعی و تمدنی خویش است. بر این اساس، تمدن اسلامی دارای یک طیف گسترده و سلسله مراتب گوناگون است که می‌تواند از نقطه حداقلی تا حداکثری و از سطوح کمی تا کیفی را در بر گیرد و هر کدام از این مراتب نشانگر میزان حضور و ایفای نقش دین اسلام در تمدن است. تمدن ناب و حقیقی اسلامی، بالاترین مرتبه از تمدن دینی است که نقطه مطلوب و آرمانی جوامع اسلامی به شمار می‌رود، اما سایر مراتب تمدن اسلامی هم، به میزان حظ و بهره‌ای که از اسلام می‌برند و به میزان اثرگذاری و ایفای نقش دین، شایسته نام تمدن اسلامی هستند. نکته مهمی که در این جا باید بدان اشاره نمود و نقطه اتصال و ارتباط تمدن اسلامی و تمدن مسلمانان به شمار می‌رود این است که اساساً این مسلمانان به عنوان عاملان دین و پدیدآورندگان تمدن اسلامی هستند که نقش اساسی را در تعیین مراتب تمدن دینی ایفا می‌کنند. با این وصف، تمدن اسلامی از تمدن مسلمانان جدایی ناپذیر است، البته مادامی که مسلمانان هم‌چنان عنصر دین را به عنوان عنصر اصلی و غالب در وجود خود و تمدن خویش حفظ نموده و اجازه تضعیف و مغلوب شدن آن در برابر سایر عناصر دخیل، بویژه عناصر غیر دینی و یا ضد دینی را ندهند و دین را به عنوان عامل قدرتمندی که هرگونه اخذ و اقتباس از سایر فرهنگ‌ها و تمدن‌ها را در درون خود حل و هضم نموده و بر آن سیطره یافته و در واقع آن را به استخدام خود می‌گیرد، در متن این تمدن نگهدارند؛ چنان‌که در صدر اسلام چنین بود. بنابراین تا زمانی که مسلمانان عامل و وفادار به اسلام بوده و آن را در متن تمدن خود نگهدارند، جدایی میان تمدن مسلمانان و تمدن اسلامی معنایی ندارد، اما در صورتی که مسلمانی فقط به نام باشد و در عمل خبری از اسلام در متن تمدن آنان نباشد و یا محدود به برخی ظواهر و امور فرعی باشد، نمی‌توان از تمدن اسلامی سخن گفت و حتی تمدن مسلمانان نیز فقط به نام است و بس. زیرا مسلمانی هم به باور و عمل به اسلام معنا می‌یابد و تمدنی که منتسب به مسلمانان می‌شود نیز باید نشانگر اسلام و فرهنگ و تمدن آن باشد.

نتیجه‌گیری

این جستار از خلال بررسی و نقد دیدگاه‌های متفاوت درباره مفهوم و تعریف تمدن اسلامی، درصدد پاسخ به این پرسش بود که با چه معیاری می‌توان تمدن اسلامی را تعریف نمود و به بیان دیگر، چه معیاری از اصالت و جامعیت بیشتری در این زمینه برخوردار است؟ حاصل بررسی و واکاوی پرسش مذکور این است که از بین معیارهای سه‌گانه مطرح شده در این زمینه، یعنی؛ اسلام، مسلمانان و جهان اسلام، معیار نخست، یعنی اسلام از اصالت، اعتبار و جامعیت و مانعیت بیشتری برخوردار است، زیرا تمدن اسلامی اساساً به واسطهٔ اسلام و به اعتبار و انتساب به آن شناخته می‌شود و دو معیار دیگر، یعنی مسلمانان و جغرافیا در واقع فرع بر اسلام و وابسته به آن است و به اعتبار آن معنا می‌یابند. در حقیقت، مسلمانی بدون اسلام بی‌معناست و مسلمانان به اعتبار اسلام و انتساب به آن هویت می‌یابند و به اعتبار این هویت مشترک است که واجد تمدنی واحد به نام تمدن اسلامی گردیده‌اند. جهان اسلام نیز، به اعتبار عامل فرهنگی و هویتی مانند اسلام معنا می‌یابد و خودبخود در تعریف تمدن اسلامی فاقد ارزش ذاتی است، بنابراین، بدون معیار اسلام، سخن گفتن از تمدن اسلامی بی‌معناست، اما در تعریف تمدن اسلامی دو عنصر دیگر نیز دخیلند. بر این مبنا، چنان‌که گفته شد: «تمدن اسلامی، تمدنی است که دین اسلام، رکن اصلی و محوری تشکیل دهنده آن بوده و مسلمانان عامل اصلی پدیدآورنده آن به شمار می‌روند و در جغرافیای جهان اسلام شکل گرفته است.»

با عنایت تشکیل تمدن از عناصر گوناگون از یک‌سو و مراتب مختلف ایفای نقش دین (اسلام) در تمدن از سوی دیگر، تمدن اسلامی نیز در مقام عینیت خارجی، امری دارای مراتب گوناگون است. بدین معنا که اگرچه اگرچه معیار اصلی تعریف و معنابخشی به تمدن اسلامی، اسلام است و به اعتبار وجود، اصالت و محوریت آن است که تمدن اسلامی معنا می‌یابد، اما در مقام تحقق و عینیت خارجی، تمدن اسلامی دارای یک سطح و مرتبه نیست و نمی‌تواند باشد؛ زیرا میزان حضور و ایفای نقش اسلام در تمدن در شرایط زمانی و مکانی متفاوت، متغیر است و این تفاوت هم، اغلب تابع میزان ایفای نقش عامل انسانی، یعنی مسلمانان است و این‌که تا چه اندازه اسلام را در متن تمدن اسلامی پیاده نمایند. این امر، موجب پذیرش اصل سلسله مراتبی بودن تمدن اسلامی می‌گردد. با پذیرش اصل سلسله مراتبی بودن تمدن دینی، تمدن خالص و حقیقی اسلامی در نقطه بالای طیف به عنوان تمدن

مطلوب و آرمانی قرار می‌گیرد؛ در عین حال، سایر مراتب آن نیز، به میزان ایفای نقشی که اسلام در تمدن دارد، جزء مراتب تمدن اسلامی به شمار می‌رود. شاید بتوان تفاوت و فاصله این سطوح تمدنی را به فاصله میان اسلام و ایمان تشبیه نمود که با گفتن شهادتین (شرط لازم)، اسلام و مسلمانی صدق می‌یابد، اما ایمان مرحله‌ای بسیار بالاتر است که نیازمند تحقق شروط و لوازم دیگری است. در باب تمدن اسلامی نیز، سطح حداقلی آن با حضور و غلبه دین اسلام در آن تمدن محقق می‌گردد، اما سطح عالی و حداکثری آن نیازمند حضور و ایفای نقش کمی و کیفی دین در بالاترین سطح است. به بیان دیگر، هرچه میزان حضور و ایفای نقش اسلام در تمدن پررنگ‌تر شود، از مرتبه حداقلی به مرتبه حداکثری و عالی ارتقاء یافته و تمدن اسلامی به مرتبه کمال خود نزدیک‌تر می‌شود. ثمره این نگرش، حفظ آگاهانه فاصله و فراغ بین تمدن موجود و مطلوب اسلامی است و عاملان و سازندگان تمدن اسلامی، یعنی مسلمانان را به تلاش بیشتر در جهت حرکت از وضع موجود به سوی دستیابی به تمدن مطلوب و می‌دارد. بنابراین تمدن اسلامی با عیار بالا، همواره برای یک جامعه اسلامی به عنوان یک آرمان و نقطه مطلوب به شمار می‌رود؛ اما این بدان معنا نیست که وضع موجود آن‌ها را نتوان تمدن اسلامی نامید؛ البته مادامی که دین اسلام نقش اصلی را در آن تمدن ایفا می‌نماید.

کتابنامه

قرآن کریم.

نهج البلاغه.

آیین‌وند، صادق (۱۳۹۱ الف). نشست علمی بنیاد تمدنی روزآمد بر جوهر تمدن اسلامی، تهران، مرکز الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت، برگزار شده در: ۸ بهمن ۱۳۹۱.

آیین‌وند، صادق (۱۳۹۱ ب). نشست علمی از قریه تا مدینه، تهران، دانشکده اقتصاد، برگزار شده در: ۸ اسفند ۱۳۹۱، منتشر شده در: روزنامه ایران: ۱۰ اسفند.

بابایی، حبیب‌الله (۱۳۹۴). «عیار و اساس در اسلامی بودن تمدن»، نقد و نظر، س ۲۰، ش ۴، صص ۵۴-۳۱.

بن نبی، مالک (۱۹۹۲). شروط التَّهَضُّه، ترجمة عمر کامل مسقاوی و عبدالصبور شاهین، دمشق، دارالفکر.

بن نبی، مالک (۲۰۰۲). میلاد مجتمع، ترجمة عمر مسقاوی، دمشق، دارالفکر.

- بن نبی، مالک (۲۰۰۰). مشکلة الثقافة، ترجمة عمر مسقاوی، دمشق، دارالفکر.
- جان احمدی، فاطمه (۱۳۸۸). تاریخ فرهنگ و تمدن اسلامی، تهران، نشر معارف.
- الجندی، انور (۲۰۰۹). الحضارة في مفهوم الإسلام، بیروت، دارالانصار.
- حضرتی، حسن؛ دهقانی، سید امیرحسن (۱۳۹۵). «متفکران مسلمان و شناسایی تمدن اسلامی»، فصلنامه تاریخ فرهنگ و تمدن اسلامی، س ۷، ش ۲۴، صص ۸۰-۴۹. DOR: 20.1001.1.22520538.1395.7.24.4.6
- حکیمی، محمدرضا (۱۳۸۳). مکتب تفکیک، تهران، دلیل ما.
- حلبی، علی اصغر (۱۳۸۲). تاریخ تمدن در اسلام، تهران، اساطیر.
- حنفی، حسن (۱۳۷۹). «اندیشه و تمدن اسلامی و مباحثی پیرامون آن‌ها»، فصلنامه علوم انسانی، صص ۴۴-۲۵.
- حنفی، حسن (۱۹۸۱). التراث والتجديد؛ موقفنا من التراث القديم، بیروت، دارالتنوير للطباعة والنشر.
- خضری، سیداحمد رضا (۱۳۹۵). نشست علمی «تمدن اسلامی یا مسلمانان؛ بحثی انتقادی درباره مفهوم تمدن اسلامی، قابل دسترسی در: <https://shafaqna.com/p=742712>.
- زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۷۶). کارنامه اسلام، تهران، امیر کبیر.
- شریعتی، علی (۱۳۶۹). مجموعه آثار، تهران، قلم.
- شهیدی، سیدجعفر؛ آیینه‌وند، صادق، جان احمدی، فاطمه (۱۳۸۷). «اقتراح‌ی در باب تاریخ و تمدن اسلامی»، مجله معارف، ش ۵۵، صص ۱۲-۵.
- فرامرزی قراملکی، احد (۱۳۹۰). روش‌شناسی مطالعات دینی، مشهد، دانشگاه علوم اسلامی رضوی.
- مسقاوی، عمر (۱۴۲۹). مقاربات حول فکر مالک بن نبی من علی منبر الجزائر، دمشق، دارالفکر.
- مهدی‌نژاد، سیدرضا (۱۴۰۰). رابطه دین و تمدن در اندیشه متفکران مسلمان، قم، مرکز ترجمه و نشر المصطفی.
- نصر، سید حسین (۱۳۸۵). اسلام، مذهب، تاریخ و تمدن، ترجمع عباس گیلوری، تهران، روزبهان.
- نصر، سید حسین (۱۳۸۳). اسلام و تنگناهای انسان متجدد، ترجمه انشاءالله رحمتی، تهران، دفتر پژوهش و نشر سهرودی.
- نصر، سیدحسین (۱۳۷۹). «تأملاتی درباره انسان و آینده تمدن»، ترجمه مرتضی فتحی‌زاده، فصلنامه پژوهش‌های علوم انسانی، س ۱، ش ۴، صص ۱۲۳-۱۱۲.
- نصر، سیدحسین (۱۳۸۴). علم و تمدن در اسلام، ترجمه احمد آرام، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.